



مصایب معرفی کتاب طنز به نوجوانان

«خانم به کتاب بگین که
خیلی خیلی خنده دار باشه!»

مریم رحیمی پور
خبرنگار

نوجوانان همیشه دنبال دو مدل کتاب هستند. «خانم به کتابی بگین خیلی خیلی خنده دار باشه.» یا «خانم به کتابی بگین خیلی خیلی ترسناک باشه.» و حقیقتش را بخواهید من هم هیچ کدامش را معرفی نمی‌کنم.

انتظار بچه‌ها از کتاب خنده‌دار یا ترسناک چیزی است که کم پیش می‌آید یک کتاب بتواند برآورده‌اش کند. مثلاً یک کتاب ترسناک هیچ وقت به اندازه یک فیلم ترسناک ایجاد وحشت نمی‌کند یا یک کتاب طنز آن قدرها هم که



فکر می‌کنیم باعث خندیدن ما نمی‌شود. از طرفی بازار عجیب و غریب نشر نوجوان در کنار انتظارات عجیب و غریب پدرها و مادرها سبب می‌شود که اساساً بی‌خیال معرفی کردن هر نوع کتاب خنده‌دار یا ترسناکی بشوم. حالا این شماره قرار است کمی در مورد کتاب‌های طنز نوجوان حرف بزنیم و هفته دیگر سراغ داستان‌های وحشت برویم.

من هم وقتی نوجوان بودم از کتاب‌های طنز خوشم می‌آمد. «شاهزاده‌ای که جادو شد.» «مصدقی برای همان کتاب‌های طنز بود که قریب به دو هزار بار خوانده‌ام. اصلاً یادم نیست که قصه چه بود، فقط یادم هست که شخصیت اصلی از ملانصرالدین الهام گرفته شده بود و اصلاً نمی‌دانم الان کجا گذاشتمش، فقط می‌دانم که هر بار می‌خواندمش باز هم می‌خندیدم و تکراری نمی‌شد.

«روزنامه سقفی همشاگردی» هم در دسته کتاب‌های خیلی خنده‌دار می‌گنجد. بیشتر شبیه یک مجله بود تا یک کتاب، شاید هم اولش مجله بود و بعدتر تبدیل به کتابش کردند. نویسنده‌اش «فرهاد حسن زاده» بود که هنوز هم می‌شود کتاب‌هایش را به‌عنوان کتاب‌های خنده‌دار به بچه‌ها معرفی کرد ولی این کار را نمی‌کنم. فکر می‌کنم وقتی با هدف خندیدن سراغ یک کتاب بروی، معمولاً دلسرد می‌شوی ولی اگر برای خواندن داستان سراغش بروی و گاهی هم کمی بخندی احتمالاً حال بهتری خواهی داشت. اصلاً خندیدن حاصل

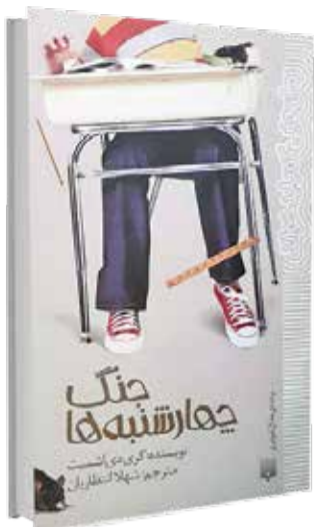
یک غافلگیری است، یک تعجب ناگهانی؛ وقتی زیادی منتظرش باشی دیگر خنده‌دار به نظر نمی‌رسد. «رفاقت به سبک تانک» از آن کتاب‌هایی بود که باعث می‌شد از خنده، نفسم بگیرد. اولین کتاب طنز جبهه‌ای بود که در زندگی‌ام خواندم. اولش فکر می‌کردم دارد جبهه ورزمنده‌ها را مسخره می‌کند ولی بعدتر متوجه شدم که «داوود امیریان» تقریباً خاطراتش را تبدیل به داستان کرده. چند داستانش را بردم و سرکلاس خواندم و بچه‌ها هم خندیدند. باقی کودکی و نوجوانی‌ام هم با «بچه‌ها... گل آقا» گذشت. تازمانی که دیگر منتشر نشد و چراغ



نوجوانان همیشه دنبال کتاب‌های طنز هستند. کتاب‌هایی که خیلی خیلی باعث خنده‌شان بشود اما من فکر می‌کنم که خندیدن حاصل یک غافلگیری و تعجب است وقتی از کتابی انتظار خیلی خنده‌دار بودن داشته باشی احتمال اینکه نتیجه عکس بگیرد خیلی بیشتر است. برای همین کتاب طنز معرفی کردن به نوجوانان یک پروژه تقریباً شکست خورده است. کتاب‌هایی که در کنار داستان قوی چاشنی‌های خنده‌دار هم داشته باشند در این نبرد پیروزند.

کتاب

هر آنچه که در رابطه با کتاب می‌خواهید بدانید



وقتی معلم‌مان از ما
متنفر است چه کنیم؟

مروری بر کتاب

«جنگ چهارشنبه‌ها»

ملیکا حاجیان

کلاس هشتم

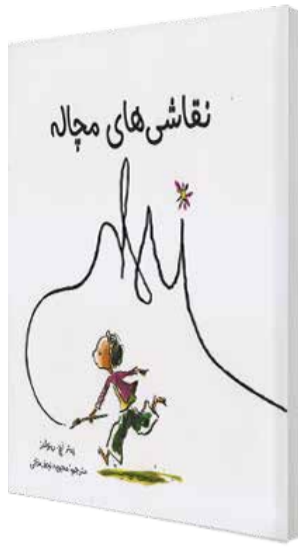


تنفر، حساسی تاریک و دردناک که ممکن است در قلب هر فردی ریشه کند و با هر بدی و حسادت این ریشه قوی‌تر می‌شود. هولینگ هودهود، دانش آموز کلاس هفتم

می‌توانست تنفر را براحتمی در چشم‌های معلم جدیدشان خانم بیکر ببیند. تنفری که از همان روز اول مدرسه سر کلاس بدون هیچ دلیل و خطایی شکل گرفت. خانم بیکر جوری به هولینگ نگاه می‌کرد که انگار او تمام ارث پدری‌اش را خورده است. هولینگ از تمام این رفتارها و نگاه‌ها تنها یک نتیجه گرفت و آن هم اینکه خانم بیکر به قطع از او متنفر است. خانواده‌اش به او بی‌محلی می‌کردند و این نتیجه‌گیری را اشتباه و احمقانه می‌دانستند اما هولینگ همچنان تنفر را در خانم بیکر می‌دید و دلیل خیلی از کارهایش را درک نمی‌کرد...

«جنگ چهارشنبه‌ها» کتاب قشنگی بود. گرچه موضوع خاص و متفاوتی نداشت. اتفاقات کوچک اما جالبی رخ می‌داد. هرچند حوادث داستان معمولی و همیشگی بودند اما برای من به‌عنوان نوجوان جذابیت داشت. تمام گرچه‌ها حول مدرسه و خانواده شخصیت اصلی بود و نویسنده سعی کرده بود نکاتی مهم را با همین گرچه‌ها و موضوع ساده بیان کند. نکاتی که در زندگی انسان بسیار کارآمد است. اگر خوب در رفتارها و گفت‌وگوهای افراد تمرکز می‌کردیم می‌توانستیم مفاهیم مهمی را بفهمیم. ولی در آخر داستان نویسنده به‌طور مستقیم و مشخصی سعی داشت این نکات را برای خواننده در گفت‌وگوها بیان کند. به نظر من این کار چندان جالب نبود گرچه نمی‌توان گفت که ارزش‌های کتاب کم می‌گردد.

شخصیت‌های جالب و متفاوتی در داستان وجود داشت که هر کدام بخوبی برای خواننده توصیف شده بودند. داستان از زبان هولینگ (شخصیت اصلی) تعریف می‌شد و خواننده از زاویه‌ای که هولینگ به اتفاقات نگاه و راجع به آنها فکر می‌کرد، رخدادهای را می‌دید و وقتی هولینگ چیزی یا کسی را براساس دیدگاهش قضاوت می‌کرد، خواننده هم مجبور بود با همین طرز فکر به داستان نگاه کند و پیش می‌برد. این موضوع در مواقعی خوب و بعضی اوقات بد بود. در بعضی از بخش‌های داستان هولینگ به بعضی از مسائل به گونه‌ای نگاه می‌کرد و عکس‌العمل نشان می‌داد که برای خواننده قابل درک نبود و حس همزات‌پنداری خواننده با شخصیت اصلی از بین می‌رفت و دوباره بعد از مدت این حس همزات‌پنداری ایجاد می‌شد و خب این تغییر فضا ممکن است خواننده را کمی آزرده کند. در کل کتاب معمولی و قشنگی بود. برای شخصیت اصلی اتفاقات بامزه و متفاوتی در حل مشکلات مدرسه و خانواده‌اش اتفاق می‌افتاد که جالب بود. این کتاب گزینه مناسبی برای گذران اوقات فراغت نوجوانان است.



وقتی همه چیز آن طوری
که باید نیست

مرور بر کتاب

«نقاشی‌های مچاله»

زهرا بزرگ‌زاده

روانشناس کودک



کتاب این هفته برای کودکان چهار سال و بیشتر و در واقع برای همه آدم‌هاست، بزرگ و کوچک. خیلی وقت‌ها هیچ چیز آن طور که باید پیش نمی‌رود، هیچ چیز ایده‌آل نیست و گوشه‌ها همه کارها می‌لنگد. این وقت‌ها یا خودمان زودتر از همه ناامید می‌شویم یا دیگرانی هستند که به ما مدام گوشه‌زنی کنند که به اندازه کافی خوب نیستیم. خیلی وقت‌ها عاقبت دست نگه می‌داریم و همه‌چیز را کنار می‌گذاریم.

«آره، من برای این کار ساخته نشدم.» اما اگر لحظه‌ای بایستیم و جور دیگری نگاه کنیم می‌بینیم تلاش‌هایمان «یک جورهایی مثل...» آن چیزی که باید، شده. شاید «یک جورهایی...» به هدف‌مان رسیده باشیم! کتاب «نقاشی‌های مچاله» همان تلنگر است. همان «یک لحظه بایست!»

این کتاب نوشته پیتر ایچ. رینولدز است. محبوبه نجف‌خانی آن را ترجمه کرده و انتشارات علمی فرهنگی آن را به چاپ رسانده است. در واقع انتشارات علمی و فرهنگی یک بخش برای کتاب‌های کودک و نوجوان دارد به نام پرند آبی که نشانش را می‌توانید روی کتاب‌های کودک و نوجوان ببینید.

نقاشی‌های مچاله داستان پسر بچه‌ای است که برادرش به او می‌گوید نقاشی‌هایت هیچ وقت شبیه آن چیزی که می‌کنی نیست! اون کم کم ناامید می‌شود و هر چیزی را می‌کشد از دید برادرش می‌سنجد و سپس آن را مچاله می‌کند و دور می‌اندازد، اما او یک خواهر کوچک‌تر دارد که...

خواندن این کتاب از چند جهت می‌تواند به کودک‌مان و حتی به خودمان کمک کند: اول آنکه فرزندمان می‌فهمد بعضی‌ها ممکن است کارش را مسخره کنند اما آن جا دنیا تمام نمی‌شود. ممکن است کارش «یک جورهایی...» حتی عالی باشد! دوم آنکه اگر فرزندمان گاهی کار دوستان دیگرش را مسخره می‌کند، این کتاب می‌تواند دید تازه‌ای به او بدهد.

سومین نکته این است که این کتاب به کودکان ایده می‌دهد تا هیجانات و افکارشان را نقاشی کنند. این نقاشی‌ها سرآغاز راهبردهایی برای سلامت هیجانی و رشد هوش هیجانی-اجتماعی است. به علاوه به کودک یاد می‌دهد گاهی خارج از چهارچوب‌ها بیندیشد و این زیربنای رشد خلاقیت کودکان است.

و در نهایت کتاب نقاشی‌های مچاله به ما یادآوری می‌کند خیلی وقت‌ها لازم نیست خودمان را با چهارچوب‌های موجود بسنجیم، گاهی هم می‌توانیم چهارچوب‌های جدیدی بسازیم! و در این چهارچوب جدید ما «یک جورهایی...» همان کسی هستیم که باید باشیم!

نقد کتاب
کودک

